

ناتالی ساروت

کودکی

ترجمه

مهشید نونهالی



انتشارات نیلوفر

- بینم، راستی می‌خواهی چنین کاری بکنی؟ «یادآوری خاطرات گذشته‌ات»... چه قدر این واژه‌ها معذبت می‌کنند، دوستشان نداری. اما قبول کن که اینها تنها واژه‌های مناسب‌اند. تو می‌خواهی به «یادآوری خاطرات» پردازی... طفره نرو، همین است دیگر.

- بله، دست خودم نیست، وسوسه‌ام می‌کند، نمی‌دانم چرا...

- شاید برای این‌که... این به معنی... گاهی آدم متوجه نمی‌شود... شاید برای این‌است که توانت کم شده...

- نه، فکر نمی‌کنم... دست کم چنین حسی ندارم...

- اما کاری که می‌خواهی بکنی... «یادآوری خاطرات»... این به معنی...

- او، خواهش می‌کنم...

- چرا، آدم باید از خودش سؤال کند. این به معنی بازنشستگی نیست؟ به معنی تن دادن به زندگی متعارف؟ رها کردن محیط طبیعی‌ات که تا حال، به هر تقدیر، توی آن...

- بله، همین طور که گفتم، به هر تقدیر...

- شاید، اما این تنها محیطی است که تا حال توانسته‌ای تویش زندگی کنی... محیطی که...

- به، چه فایده؟ آن محیط را می‌شناسم.

- راستی؟ واقعاً فراموش نکرده‌ای که آنجا چه طور بوده؟ مثل آنجا، همه چیز در نوسان است و تغییر می‌کند و می‌گریزد... کورمال پیش می‌روی در حالی که مدام در جست‌وجویی و خودت را می‌کشی... به طرف چه چیز؟ آن چیست؟ به چه می‌ماند؟... هیچ‌کس حرفی ازش نمی‌زند... مخفی می‌ماند، هر طور که بتوانی در آن چنگ می‌اندازی، هلش می‌دهی... به کجا؟ هرجا، به شرط آن که محیطی مساعد برای رشد پیدا کند، محیطی که شاید موفق شود در آن زندگی کند... آهان، فقط فکر کردن بهش باعث می‌شود که...